

مقدمه‌ای بر مفهوم کار در ادبیات فارسی

حمید مستخدمین حسینی

(کارشناس مطالعات اجتماعی اداره کار مهدشهر)

یکی از مفاهیمی که در زندگی اجتماعی انسان نقش کلیدی ایفا می‌کند و در دین مبین اسلام نیز بر نقش و اهمیت آن تأکید بسیار شده است مفهوم (کار) می‌باشد چنانکه در قرآن مجید در سوره جمعه آیه ۱۰ هـ حق تعالی می‌فرماید:

(پس از آنکه نماز پایان یافت و آن را بجا آوردید «باز در پی کسب و کار خود روی زمین منتشر شوید و از فضل و کرم خدا روزی طلبید و یاد خدا بسیار کنید تا مگر استگار و سعادت‌مند گردید).

انسانها با کار و تلاش فراوان در طول تاریخ از عصر پارینه سنگی به عصر فراصنعتی قدم نهاده و روز بروز به دستاوردهای جدیدی دست پیدا می‌کنند؛ البته قابل ذکر است که در این پروسه تاریخی کیفیت کار نیز تغییر کرده است.

در این تمقیق سعی بر آن است تا به صورت اجمال نظر بزرگان پارسی‌زبان در مورد مفهوم کار مستند به اشعار و گفتار آنان باشد و قابل ذکر است که این مقاله تنها سرنگ را به دست می‌دهد که خود مفهوم کار در ادبیات فارسی می‌تواند مثنوی هفتاد من کاغذ شود.

بسیاری از شعرا، ادیبان و دانشمندان زبان پارسی هر یک به نوعی و از منظری به پدیده کار نگریسته و از آن چه به نظم و چه به نثر سخن به میان آورده و کاهلی و

نشان آمده است و لازم به ذکر است در جلد سوم از صفحه ۲۷۸۹ تا صفحه ۲۷۹۵ راجع به کار و اصطلاحات مربوط به آن صحبت شده است.

در فرهنگ دکتر معین جلد سوم کار به مفهوم ۱- آنچه از شخص یا شیئی صادر شود - آنچه که کرده شود فعل «عمل» - ۲- «شغل» پیشه - ۳- «صنعت» هنر - ۴- امر

سستی را نکوهش کرده‌اند.

که چون کاهلی پیشه گیرد جوان
بماند تنش پست و تهره روان
«فردوسی»

و با زیباترین سخن و الفاظ و با مدد گرفتن از اوج خیال و نگاه، انسان را به تلاش و کوشش وافر تشویق نموده‌اند که از آن میان می‌توان از سلطان العارفین مولانا جلال‌الدین محمد بلخی سخن به میان آورد که در اثر وزین و گرانمایه مثنوی معنوی چندین جای نظر پربار خویش را با زبانی فاخر به منصف ظهور می‌رساند.

مولانا بر این اعتقاد است که انسان به هر کاری دست می‌زند باید حق را مدنظر خویش قرار داده و هدف او جلب رضای حق باشد و اگر برای ارضای نفس و غیر حق باشد هیچ ارزشی ندارد و هیچ است.

هرچه کاری برای او بکار
چون اسیر دوستی‌ای دوستدار
کرد نفس دزد و کار او مهیج
هرچه آن نه کار حق هیچ است هیچ
(دفتر دوم ۱۰۶۳-۴)
و کار به همراه خود تقوی و صلاح دو جهان را در پی دارد.

کار تقوی دارد و دین و صلاح
که از او باشد به دو عالم صلاح
(دفتر ششم ۲۶۴)

در دفتر سوم صفحه ۴۰۹ در حکایت آن شخص که در عهد داوود علیه‌السلام شب و روز دعا می‌کرد که مرا روزی حلال ده بی‌رنج) حکایت از شخصی است که از خدای حق تمنای ثروتی بی‌رنج می‌کند.

آن یکی در عهد داوود نبی

نزد هر دانا و پیش هر نبی
این دعا میکرد دایم کای خدا
ثروتی بی‌رنج روزی کن مرا
(دفتر سوم ۱۴۵۰-۱۴۵۱)

اما آنانی که بر این امر واقف بودند که اگر حرکتی نباشد برکتی نخواهد بود بر او سخره می‌گرفتند و:

مذک بسیار من کرد این ادعا
روز تا شب همه شب تا صبحی
خلق می‌بخندید بر گفتار او
بر فم خامی و بر پیکار او
که چه می‌گوید عجب این سست ریش
یا کسی دادست بنک بی‌هشیش
راه روزی کسب و رنجست و تعب
هر کس را پیشه داد و طلب
(۱۴۶۳-۶۶ دفتر سوم)

خود پیامبران «عزیزان الهی» آنانی که مورد عنایت ویژه حق بودند در گوشه‌ای ننشسته تا منتظر رزق باشند و طلب عافیت جستجو کنند، تمامی آنان به شغلی و چه بسا شغل سخت و پرمشغلی مشغول بودند. از آنجمله حضرت نوح(ع) نجار ماهری بود، حضرت ابراهیم(ع) به گوسفندداری و معماری، حضرت آدریس و لقمان حکیم، به خیاطی و دوزندگی، حضرت هود به بازرگانی، حضرت سلیمان به حصیر و زنبیل‌بافی و حضرت موسی، حضرت شعیب و حضرت محمد(ص) به شغل شبانی و تجارت مشغول بودند. در ادامه این حکایت مولانا یکی از ظریف‌ترین افکار خویش را در این مورد

بیان می‌دارد.

شاه و سلطان و رسول حق کنون
هست داوود نبی دوفنون
با چنان عزری و نازی کاندروست
که گزیدستش عنایت‌های دوست
معجزاتش بی‌شمار و بی‌عدد
موج بخشایش مدد اندر مدد
این و صد چندین مروراً معجزات
نور رویش بی‌جفات و در جفات
با تسمکین خدا روزی او
کرده باشد بسته اندر جست و جو
بی زره بافی و رنجی روزیش
می‌نهاد با همه پیروزیش
(دفتر سوم ۱۶۶۸-۷۷)

ما به دلیل اجتناب از اطناب کلام حکایت را تا همین جا ختم می‌کنیم و عزیزان می‌توانند ادامه آنرا از دفتر سوم مثنوی معنوی پی بگیرند و از آن حظ وافر برند.

و در ابیاتی دیگر مولانا به آنهایی که بدون کار کردن طالب گنج بی‌شمارند و بدون کاشتن بذری آرزوی محصول زیادی دارند می‌فرماید:

هیچ و از روز غیری بر نداشت
هیچ کس ندرود تا چیزی نکاشت
طمع خامست آن مخور خام ای پسر
خام خوردن علت آرد در بشر
کان فلانی یافت گنجی نجان
من همان خواهم نه کار و نه دکان
کار بختست آن و آن هم نادرست
کسب باید کرد تا تن نادرست
کسب کردن گنج را مانع کیست

شیر گفت آری و لیکن هم بین
 جهدهای انبیا و مومنین
 (دفتر اول ۹۷۱)
 جهد می‌کن تا توانی ای گیا
 در طسریق انبیا و اولیا
 (دفتر اول ۹۷۵)
 هرکه رنجی دید گنجی شد پدید
 هرکه جدی کرد در جدی رسید
 (دفتر پنجم ۲۰۴۷)

رابطه استاد و شاگردی یکی از
 مواردی است که مولانا در مثنوی معنوی
 بر آن تأکید بسیار می‌ورزد و بر آن عقیده
 است که در هر کاری باید پیش استاد آن
 فن تلمذ کرد و فوت و فن کار را آموخت و
 گرنه

کار بی‌استاد خواهی ساختن
 جاهلانه جان بخواهی باختن
 (دفتر پنجم ۱۴۰۴)

شیخ اجل سعدی شیرین سخن در
 باب دوم در حکایت (درویش و رویای
 بی‌دست و پای) حکایت زیبا و نغزی دارد
 در مورد کنار و توکل و به مانند همان
 حکایتی است که مولانا در مثنوی معنوی
 بیان فرموده که از آن سخن به میان رفت.
 اما سعدی از منظر دیگری به آن نظر
 افکنده است. حکایت سعدی در مورد
 درویشی ست که در راهی رویهی می‌بیند
 بی‌دست و پای که روزیش را خدای
 می‌رسانده و پس به خود می‌گوید من هم
 چون آن رویا به گنجی خواهم نشست تا



پا منکش از کار آن خود در پی است
 تانگردی تو گرفتار گر
 که گر این کردمی یا آن دگر
 کز هر گفتن رسول با وفاق
 منع کرد و گفت آن هست از نفاق
 کمان منافق در هر گفتن بمراد
 وز هر گفتن بجز حسرت نبرد
 (دفتر دوم ۷۳۲-۷۳۹)

مولانا در دفتر اول در حکایت «بیان
 توکل و ترک جهد گفتن نخجیران بشیر»
 که بسیار زیبا و پرمعنی می‌باشد در مورد
 کار و توکل در ابیاتی می‌فرماید:

گفت اری گر توکل رهبرست
 این سبب هم سنت پیغمبرست
 گفت پیغمبر باواز بلند
 با توکل زانوی اشتر بپند
 رمز الکاسب حبیب الله شنو
 از توکل در سبب کاهل مشو
 (دفتر اول ۹۱۱-۹۱۳)

آری، توکل یکی از ارکان مهم دین
 مبین اسلام است و هر شخص مسلمانی
 باید که متوکل به حق باشد اما این دلیل
 جامع و مانعی نیست که شخص بی‌کار و
 روزی نرود و به قول مولانا نباید که به
 خاطر توکل در کار و طلب روزی تنبلی کند
 در صورتی که حق می‌فرماید:

«وان لیس للانسان الا ما سعی»
 (نجم ۳۹)

و در ابیاتی دیگر خود مولانا تأکید

می‌کند:

دانه نکشت ابله و دخل انتظار داشت
در این ابیات سعدی نیز بحث توکل
واهی را با الفاظی دیگر مطرح می‌کند که
چگونه می‌شود انسان دانه‌ای نکارد و امید
انتظار کشتزاری زیبا و پرمحصول را داشته
باشد. همان‌گونه که مولانا نیز بر این نکته
تأکید ورزیده بود:



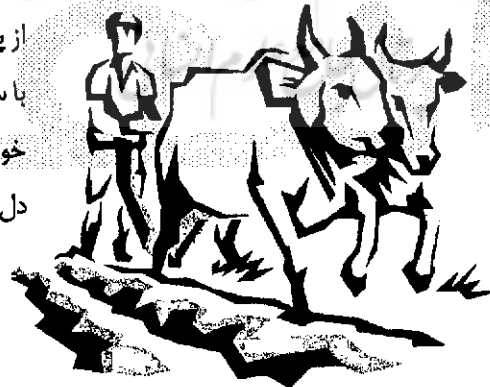
و در ابیاتی دیگر می‌فرماید:
برو کار میکنم مگو چیست کار
که سرمایه جاودانی ست کار
یا

سعدیاگر مزد خواهی بی عمل
تشنه خسب دکاروانی در سراپ
یا

به پایان رسد کیسه سیم و زر
نگردد تهن کیسه پیشه‌ور
چو بر پیشه‌ای باشدش دسترس
کجا دست حاجت برد پیش کس
حافظ رند، معتقد است روزی هر کسی
از پیش برایش مقدر شده است که شخص
با سعی و تلاش و کوشش به آن دست پیدا
خواهد کرد و اگر غیر از این باشد جز خون
دل خوردن نخواهد بود.



بشنو این نکته که خود را زغم ازاده کنی
خون خوری گر ظلم روزی ننهاده کنی
و در قرآن خدای حق در سوره زخرف
آیه ۳۲ می‌فرماید:



«نحن قسمنا بینهم معیشتهم
فی الحیوت الدنی.»
«ما خود روزی‌های مردم را در زندگی دنیا

بی‌رنج و تعب روزیم در رسد. پس روزها
چشم انتظار روزی به گنجی می‌نشیند اما
خبری نمی‌شود:

نه بیگانه تیمار خوردش نه دوست
چو چنگش رگ واستخوان ماند
و پوسست

زدیوار محرابش آمد بگوش
برو شیر درنده باش ای دغل
مپندار خود را چو روباه شل
چنان سعی کن کز تو ماند چو شیر
چه باشی چو روبه بوامانده سیر
چو شیر انکه راگردنی فر بهست
گر افتد چو روبه سگ از وی بهست
به چنگ آر و با دیگران نوش کن
نه بر فضله دیگران کوش کن
بخور تا توانی بجازوی خویش
که سعیت بود در ترازوی خویش
چون مردان ببر رنج و راحت رسان
مخنک خورد دسترنج کسان
بگیر این جوان دست درویش پیر
نه خود را بیفکن که دستم بگیر
خدا را بر آن بنده بخشایشست
که خلق را بر آن بنده اسایشست
و در ابیاتی دیگر سعدی شیرین
سخن بسیار لطیف و پربار از کار و مزد
سخن می‌گوید که ناخودآگاه بر دل هر
صاحب‌دلی می‌نشیند و کارگر می‌افتد:

نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود
مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد
هرکو عمل نکرد و عنایت امید داشت

میانشان تقسیم کرده‌ایم»

و چنان که مشهود است حافظ در این بین گوشه چشمی به این آیه قرآن داشته است و در همین مورد خواجه عبدالله انصاری می‌فرماید:

یقین دان که آنچه از آن توست به کسی ندهند به توانگری فخر مکن بکوش تا فریبنده نباشی.

اما در ابیاتی دیگر حافظ نظر خویش را تکمیل می‌کند که تنها امید داشتن و چشم انتظار بودن کافی نیست و باید که برای آنکه به آن چیزی که برای تو مقدر شده است بررسی باید سعی و تلاش و کوشش کنی.

قوهی به جد و جهد گرفتند زلف یار قوم دگر حواله به تقدیر می‌کنند و از دیگر شاعران و متفکران تاریخ ادبیات فارسی می‌توان از فردوسی بزرگ سخن گفت که همانند دیگر بزرگان او نیز معتقد است که گنج بی‌رنج میسر نمی‌شود و انسان را به تلاش و کوشش وافر تشویق و از تنبلی و تن‌آسایی باز می‌دارد.

تن‌آسایی و کاهلی دور کن بکوش و زرنج تنت سود کن که اندر جهان گنج بی‌رنج نیست کسی را که کاهل بود گنج نیست همه کالبد مرد را کوشش است اگر بخت بیدار در جوشش است و یا در ابیاتی دیگر می‌گوید:

یقین دان که کاری که دارد دوام

می‌شود که؛

عمرت چه دو صد بود چه سیصد چه هزار
زین کمنه سرا برون بر ندد ناچار
گر پادشهی و گر گدای بازار
این هر دو بیکه نرخ بود آخر کار
و بابا طاهر عریان نیز همصدا با خیام در این مورد میسراید:

بگورستان گذر کردم کم و بیش
بدیدم حال دولتمند و درویش
نه درویشی به خاکی بی‌کفن ماند
نه دولتمند برد از یک کفن بیش
و از شاعره‌های شیرین سخنی که در باب کار بسیار سخن رانده است، می‌توان از پروین اعتصامی نام برد که با نگاهی امروزی کار را مورد بررسی قرار می‌دهد؛ به خصوص در اشعار (سرود خارکن «خوان کرم و مور و مارو.....» ارزش و اهمیت کار را به بهترین وجهی بیان می‌دارد:

در سرود خارکن می‌گوید:
به صحرا سرود این چنین خارکن
که از گندن خار گسی خوار نیست
جوانی و تدبیر و نیروت هست
به دست تو این کارها کار نیست
جوانی که کار و شایستگی است
که خودپسندی و پندار نیست
و در خوان کرم می‌سراید:

ما تو را بی‌توشه نفرستاده‌ایم
آنچه می‌بایست دادن داده‌ایم
دست دادیمت که تا کاری کنی
در همی گر هست دیناری کنی



بلندی پذیرد از آن کار نام
از امروز کاری به فردا ممان
که داند که فردا چه گردد زمان
و خیام فیلسوف از منظری دیگر به کار و پُست و منزلت می‌نگرد که جای تعمق و تأمل بسیار دارد:

هریک چندی یکی برآید که منم
با نعمت و با سیم و زر آید که منم
چون کارک او نظام گیرد روزی
ناگه اجل ز کمین در آید که منم
آری نباید به کار و پست و شغلی که
داریم غره شویم که آن نیز ماندنی نیست و
به قول خیام تا کار انسان نظام می‌گیرد و
راه می‌افتد ناگهان اجل راه را می‌بندد و
تمام آن پُست و مقام ناگهان به هیچ مبدل

پای دادیمت که باشی پا به جای
وارهانی خویش را از تنگنای
- در شعر مورومار می‌سراید:

خندیدمور و گفت چنین است رسم و راه
از رنج و سعی خویش مران نیست هیچ‌کار

برای جلوگیری از اطناب کلام،
عزیزان را به دیوان پربار پروین اعتصامی
حوالت می‌کنم. و به عقیده باها ظاهر عربان
این شاعر شوریده دیار عرفان، انسان باید
در این دنیا چنان بکوشد تا زمانی که نامه
اعمالش را به دستش می‌دهند شرمگین
مباشد.

مکن کاری که به پا سنگت آید
جهان با این فراخی تنگت آید
چو فردا نامه خوانان نامه خوانند
تو خود از نامه خود سنگت آید
و در جایی دیگر می‌فرماید:

خوشا آن‌انکه الله یارشان بی
بحمد و قل هو الله یارشان بی
خوشا آنان که دایم در نمازند
بمشت جاودان یارشان بی

خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب
اخلاق ناصری بر این اعتقاد است که
انسان برای رسیدن به کمال به معاونت
خود و یکدیگر محتاج است و در این راستا
باید که هر شخصی به نوعی مشارکت کند
و کاری را برعهده گیرد. «نوع انسانی را -
که اشرف مفلوقات عالم است - به

معاونت دیگر انواع و معاونت نوع خود
ماجت است. هم در بقای شرف و هم
در بقای نوع» ص ۲۰۴. در ادامه این
مبحث می‌گوید: «و همانا اشارات بدین
معنی باشد آن‌چه در امامت گویند که
آدم - علیه‌السلام - چون به دنیا آمد و
غذا طلب کرد و او را هزار کار بپایست
کرد تا نان پخته شده و هزار و یکم آن
بود که نان سرد کرد و آنگه بفهرود. و در
عبارت حکما همین معنی یافته شود بر
آن‌وجه که «هزار شرف کار کن بپاید تا
شرف لقمه‌ای نان در دهن تواند نهاد».
ص ۲۰.

خواجه نصیرطوسی سالها قبل از
جامعه‌شناسان غربی بحث تقسیم کار را
در کتاب (اخلاق ناصری) مطرح می‌کند:
«و چون مدار کار انسان بر معاونت

یکدیگر است و معاونت بر آن و به صورت
می‌بندد که به مهمات یکدیگر به تکافی و
تساوی قیام نمایند. پس اختلاف
صناعات - که از اختلاف عزایم (عزمهای
آدمیان به کارهای متفاوت) صادرند،
مقتضی نظام بود. چه اگر همه نوع بر یک
صناعت توارد (با هم وارد کاری شوند)
نمودندی، محذور اول باز آمدی. از این
جهت حکمت الهی اقتضای تباین هم
(همتها) و آرای ایشان کرد تا هر یکی به
شغلی دیگر رغبت نمایند - بعضی شریف
و بعضی خسیس - و در مباشرت آن
خرسند و خوشدل باشند». ص ۲۰۶

و خواجه نصیرالدین طوسی در تدبیر
منزل صناعات را به سه نوع تقسیم
می‌کند: یکی شریف دوم خسیس و سیم
متوسط.

خواجه عبدالله انصاری در رساله
«فوائد» در مورد کار مطالبی را عنوان
می‌کند که بسیار واضح و روشن و بی‌نیاز از
تفسیر می‌باشد و اینک چند فرمایش آن
بزرگ را در این مقاله ذکر می‌کنیم:

جمع مال را اقبال دان - خرج
نگردنش ادبار (بدبختی) دان.

کار از خود چنان نمای که از آن در
نمانی - نفس را برای مال بی‌قدر مکن.
کار بزرگ را به مدد خرد، خرد دان:
کار خُرد را به مرد بزرگ، بزرگ دان
در اینجا جای آن دارد سری به دیوان
زیبای شاعر آزاده اقبال لاهوری زده و
نظر این شاعر بزرگ را نیز جویا شویم.

اقبال در مثنوی حکایت الماس و
ذغال بسیار زیبا و زیرکانه موضوع ثمره
حرکت و تلاشی از یک سو و تنبلی و
ناتوانی از سوی دیگر را مطرح می‌کند. در
این مثنوی می‌خوانیم ذغال به الماس
می‌گوید:

ما هر دو همدمیم و اصل و وجودمان
یکی است پس چرا تو گاهی نور دیده
قیصر می‌شوی و یا روزی زیب دسته
خنجر می‌شوی و الماس در جواب
می‌گوید:

گفت الماس ای رفیق لگت بهین

هرکه در قعر مذلت مانده است	ناتوانی، کاستی، لاپختگی ست	تیره خاک از پختگی گردد نگوین
ناتوانی را قناعت خوانده است	اقبال معتقد است که بحث قناعت با	تا به پیرامون خود در جنگ شد
ناتوانی زندگی را رهنز است	تنبلی و سستی بسیار متفاوت است و	پخته از پیکار مثل سنگ شد
بطنش از خوف و دروغ آهستن است	کسانی را که به دلیل تنبلی و سستی از کار	می شود از وی دو عالم مستتیر
	روی می گردانند و بحث قناعت را پیش	هرکه باشد سختگوش و سختگیر
	می کشند چنین نکوهش می کند.	در صلابت آبروی زندگیست

منابع:

- ۱- اقبال لاهوری (گزیده اشعار) - به اهتمام شهرام رجبزاده - انتشارات قدیانی - تابستان ۱۳۷۷.
- ۲- برگزیده آثار پیر هرات (خواجه عبدالله انصاری) - سعید یوسفنیا - انتشارات قدیانی - چاپ دوم زمستان ۱۳۷۶.
- ۳- بوستان سعدی - کتابفروشی فروغی - آذر ۱۳۶۱.
- ۴- حافظ - انتشارات طلوع - ۱۳۷۰.
- ۵- خواجه نصیرالدین طوسی - اخلاق ناصری - به اهتمام شهرام رجبزاده - انتشارات قدیانی - چاپ اول - تابستان ۱۳۷۷.
- ۶- رعایت خیام - تصحیح صابر کرمانی - انتشارات اقبال - بهار ۱۳۶۸.
- ۷- فرهنگ معین - جلد سوم - موسسه انتشارات امیرکبیر - تهران ۱۳۷۱.
- ۸- مجموعه مقالات فرهنگ تکامل کار - دفتر امور فرهنگی وزارت کار و امور اجتماعی - بهار ۱۳۷۵.
- ۹- قرآن مجید.
- ۱۰- مولانا، مثنوی معنوی - انتشارات میلاد - چاپ اول ۱۳۷۵.
- ۱۱- دیوان عطار نیشابوری.
- ۱۲- دیوان پروین اعتصامی.

